

کوچون شاه را از زور کار
آرد زور در خرد بنجار
شده که باره در کردن کور
شد از آن تکلیف ای غار زور
چون قدر ایام شد بیخوش
بانت کجی در زور است هیچ
حسرتی نماید بیخوش
چون بر روی تپه زورم
کود خوار کرد در خم دید
رفت از آن کوز خانگی آید
شاه بر قتل کج ایت کلید
از دمار آن کج خانگی برید
آید از کشکای غار بدون

مرد و چشمه در آن در چشم نشسته نوک میدان از دهانش شکسته از دمار درید کام و کلتو	پنش او بر آفرینش بست سه در آمد بار دما چونک ناج مشتش شش هلو	بدونک سنان مشمشه ناجی راند بر کلوکش دلیر با یکی از اژدهما بر آمد سحمت	سفته شد چشم از دماهای سبزه جون بر اندام کور بخش شیر در سرفا چون ستون درخت
--	---	---	---



شبه سیر سید از آن شکسته شود از سرش شکافت تا پیش جنبری کرد پیش نزدیک ابر کی تیرسد از کین کن چرخ کور دید در شکستش کار دما گشت و از دما گشت	سر آیین برید از سرین لی کان شده که کور کین پیش خواست تا پای در ستور آرد	گشته دسر برید به دشمن خواند شه را ز بهر کینه خوش رخش در صید گاه کور آرد
---	---	---

دو خورش بخارشی تمام
مهر کوی بین صفت بهم
صورت شاه از این جهان گشت
تشنه بنامه در غایت و درشت
از دما زور بر آید
رفت متراکه تشنه بنامه
مروزی سید کار دار داد
بغنی چند کینه خانه کرد
خان از سرمه خان دستوری
مرف کرمان در کین غنی
ادبا آن طریف در کین
ده دیو بنامه دید است

شج جهای راه در غوغون
ساعتی بود خاکان سپاه
دطلب آمدند برست شاه
جون یک یک بره سوشند
شاه فرمود تا که سندان
شم در آن دستم سندان
راه در کینان نظر کنند
نخ چون بنزد و بار کنند
بصد آتش ز شیان چون
شاه را در نه برین کوزدان
شاه با خود حساب کور کند
داژ دمار را سیم مورک
عاقبت لا حرم بهار خوش
م سلامت دهنده پیش
جون تصف خورش آمد بار
کچ بود از سید بنامه
ده شمش و از آن خط
ار سفای روانه کور کرد